

امکان یا عدم امکان تسری قاعده لطف به موضوع ولایت فقیه در عصر غیبت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۰۴ تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۰۸/۱۸

ابراهیم کلانتری*

چکیده

قاعده لطف یکی از قواعد مهم کلامی است که از آغاز شکل‌گیری کلام اسلامی مورد اتکای بسیاری از متکلمان مسلمان برای اثبات برخی از اصول اعتقادی اسلام بوده است. متکلمان امامیه و معتزله قاعده لطف را یک برهان عقلی تمام می‌دانند که با فرض وجود اصول سه‌گانه آن، یعنی «وجود تکالیف الهی بر عهده بنده‌گان»، «وجود مشوق‌ها و لوازمی که غالب مکلفان را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌کنند» و «نبودن بدیل و جایگزین مطمئنی برای آن مشوق‌ها و لوازم» می‌تواند مبنای استدلال در همه موضوعات کلامی و همه زمان‌ها باشد. بر پایه همین نگاه بنیادی، برخی از فقیهان و متکلمان معاصر «ولایت انتصابی فقیهان جامع شرایط به حاکمیت سیاسی جامعه اسلامی در عصر غیبت» را نیز همچون اصل «امامت» در مدار نفوذ و تسری قاعده لطف قرار داده‌اند. از آنجا که بر اساس باور عموم مسلمانان در عصر غیبت نیز مؤمنان مکلف به انجام تکالیف الهی‌اند و انجام این تکالیف در گرو وجود و مبسوط‌الید بودن حاکم آگاه به همه احکام و دستورالعمل‌های اسلام می‌باشد و هیچ بدیلی نیز نمی‌تواند جایگزین آن گردد، از این رو قاعده لطف می‌تواند به عنوان یک برهان کلامی، مستند این نظریه قرار

* دانشیار گروه تاریخ و انقلاب دانشگاه تهران. Email: ekalantari@ut.ac.ir

گیرد و از همه نقدهای مطرح شده درباره آن در امان باشد. این نوشتار که بر اساس یک سیر منطقی و با روش استنادی-تحلیلی به انجام می‌رسد، متکفل اثبات این دیدگاه و پاسخ به نقدهای مطرح شده درباره آن است.

واژگان کلیدی: قاعده لطف، امامت، ولایت انتصابی فقیه، عصر غیبت.

درآمد

قاعده لطف یکی از قواعد مهم کلامی است که بسیاری از متکلمان مسلمان با تکیه بر آن به اثبات برخی اصول اعتقادی اسلام پرداخته‌اند. متکلمان امامیه مسائل بسیاری را بر پایه این قاعده به اثبات رسانیده‌اند؛ مانند وجوب تکلیف، بعثت پیامبران، عصمت پیامبران، وعد و وعید و غیر اینها (ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸، ص ۹۶/ خرازی، ۱۴۱۳، ص ۵۲/ سبحانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۵۱-۵۲). متکلمان امامیه همچنین با تکیه بر قاعده لطف بر وجوب نصب امام بر خداوند، برای عصر خاتم، استدلال کرده‌اند (ابن‌نویخت، ۱۴۱۳، ص ۷۵/ طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۲۱/ علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۳۶۲/ فیاض لاهیجی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۷-۱۰۸/ شریف مرتضی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۷/ مظفر، ۱۳۸۷، ص ۶۵/ شیخ طوسی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۷۰).

برخی اندیشمندان معاصر که در تبیین و اثبات ضرورت نصب فقیهان جامع شرایط به ولایت و سرپرستی امور عمومی جامعه اسلامی در عصر غیبت امام عصر علیه السلام، تلاش کرده‌اند، بر این باور رفته‌اند که وجوب چنین نصبی بر خداوند نیز مقتضای قاعده لطف است (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ص ۱۶۳/ معرفت، ۱۳۷۷، ص ۱۱۳-۱۱۶). امام خمینی رحمته الله علیه نیز در یک بیان کلی بر این مطلب تصریح کرده‌اند که ادله‌ای که ضرورت امامت را اثبات می‌کنند، همان ادله، ضرورت حاکمیت در عصر غیبت را به اثبات می‌رسانند: «فما هو دلیل الامامه، بعینه دلیل علی لزوم الحکومه بعد غیبه ولی الأمر علیه السلام» (امام خمینی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۴۶۱). با عنایت به اینکه یکی از ادله اصلی امامت در نگاه شیعه قاعده لطف است و از سوی دیگر امام خمینی رحمته الله علیه حکومت در عصر غیبت را از شئون فقیهان جامع شرایط می‌داند که از ناحیه خداوند بدین امر منصوب‌اند (همو، ۱۳۹۰، ص ۵۲-۵۳)، می‌توان نتیجه گرفت که در نگاه امام خمینی رحمته الله علیه نیز نصب فقیهان جامع شرایط به ولایت در عصر غیبت مقتضای قاعده لطف است.

با وجود این برخی نویسندگان استدلال به قاعده لطف بر وجوب نصب فقیهان به ولایت در عصر غیبت را ناتمام دانسته و چنین استدلالی را از جهاتی چند مخدوش

شمرده‌اند (کدیور، ۱۳۷۸، ص ۳۶۷-۳۶۸). این نگاه در تقابل کلی با نگاه اول قرار دارد و به صورت طبیعی به تولد ذهنی مسئله «امکان یا عدم امکان تسری قاعده لطف به موضوع ولایت فقیه در عصر غیبت» می‌انجامد.

تردیدی نیست که موضوع ولایت فقیه در این عصر، به دلیل آثار عینی و از جمله ابتدای نظام سیاسی جمهوری اسلامی بر پایه آن، از چنان اهمیتی برخوردار گردیده که آن را در مرکز توجه فکری و تأملات ذهنی بسیاری از عالمان و اندیشمندان حوزه دین و سیاست نشانده است. بی‌گمان برخورداری این موضوع مهم از پشتوانه استواری همچون قاعده لطف می‌تواند به ثبات و استحکام برهانی آن در اذهان بینجامد؛ چنان‌که سلب این پشتوانه نیز به نوبه خود می‌تواند موضوع ولایت فقیه را در پاره‌ای از اذهان با تزلزل روبه‌رو سازد.

نگارنده با وقوف بر این مهم، بر آن است در این نوشتار با روش استنادی، تحلیلی به داوری میان دو دیدگاه پرداخته، بدین‌وسیله پاسخ مستندی را برای مسئله محل بحث تدارک ببیند. برای نیل به این منظور لازم است پیش از ورود به مسئله مورد نظر، قاعده لطف، دلیل عقلی بر وجوب لطف و مدار نفوذ آن به درستی تبیین گردد.

قاعده لطف

علامه حلی در تعریف لطف چنین می‌گوید: «هو ما یُقَرَّبُ العبدَ الی الطَّاعه و یُبَعِّدُه عن المعصیه، ولا حظ له فی التمكن، و لا یبلغ حدَّ الألجاء لتوقف غرض المكلف علیه: لطف آن چیزی است که بنده را به طاعت الهی نزدیک و از معصیت خداوند دور می‌کند؛ درحالی که در اصل تمکین [= توانایی بنده] مداخلیتی ندارد و با وجود آن، بنده به حدّ اجبار نمی‌رسد [چنین چیزی لطف است] زیرا غرض خداوند [= بندگی انسان]، بر وجود آن متوقف است» (علامه حلی، ۱۳۶۵، ص ۳۲). علامه حلی در جای دیگر نیز همین تعریف را آورده و اضافه کرده است که این لطف را «لطف مقرب» می‌نامند (همو، ۱۴۱۳، ص ۳۲۴). در لسان متکلمان از قسم دیگری از لطف یاد شده است که آن را «لطف محصل» می‌نامند و آن عبارت است از چیزی که با وجود آن، مکلف به اختیار خود به

انجام طاعت اقدام می‌کند و اگر نباشد به انجام طاعت اقدام نمی‌کند (همان، ص ۳۲۵).
 شیخ طوسی از لطف محصل به «توفیق» تعبیر کرده و در تعریف آن چنین گفته است: «آن
 يَقَعُ عنده الواجب و لولاه لم يَقَع، فیسْمی توفیقاً» (شیخ طوسی، ۱۴۰۶، ص ۱۳۰).
 لطف محصل درحقیقت عبارت است از مبادی و مقدمات لازمی که غرض خلقت
 متوقف بر آنهاست؛ مانند بیان تکالیف بندگان، توانایی بر امتثال تکالیف و عقل که اگر
 از جانب خداوند ایجاد نشوند، غایت‌مندی افعال خداوند مخدوش می‌گردد و چنین
 چیزی مستلزم نقض حکمت در افعال خداوند است (سبحانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۵۲). در
 میان متکلمانی که قائل به حکیمانانه بودن خلقت‌اند، هیچ اختلافی در وجوب لطف
 محصل بر خداوند نیست (همان)؛ اما در وجوب «لطف مقرب» بر خداوند که تکیه‌گاه
 متکلمان در اثبات بسیاری از اصول اعتقادی از قبیل عصمت پیامبران، وعد و وعید و
 امامت قرار گرفته است، دیدگاه متکلمان یکسان نیست؛ متکلمان امامیه و معتزله آن را
 بر خداوند واجب و متکلمان اشاعره آن را غیر واجب دانسته‌اند.

چگونگی استدلال بر وجوب لطف مقرب

قائلان به وجوب لطف مقرب بر خداوند ادله عقلی مختلفی بر دیدگاه خود اقامه
 کرده‌اند (ر.ک: صالحی، ۱۳۹۲، ص ۷۳-۸۶). رایج‌ترین دلیل عقلی بر وجوب لطف
 مقرب بر خداوند، برهانی است که بر مدار «استحاله نقض غرض بر خداوند» سامان
 یافته است. علامه حلی در تشریح این برهان می‌گوید: «وجوب لطف بر خداوند بدان
 دلیل است که غرض خداوند با لطف حاصل می‌شود، پس لطف بر خداوند واجب
 است، وگرنه نقض غرض می‌شود و چنین چیزی بر خدای حکیم محال است» (علامه
 حلی، ۱۴۱۳، ص ۳۲۵). وی در توضیح برهان فوق می‌گوید: خداوند زمانی که می‌داند
 مکلف جز با لطف [= آنچه بنده را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌کند] به
 امتثال تکلیف الهی نمی‌پردازد، اگر بدون لطف او را مکلف سازد، نقض غرض کرده
 است؛ مانند کسی که دیگری را به میهمانی دعوت کرده و می‌داند آن شخص در
 صورتی دعوت او را اجابت می‌کند که وی به گونه خاصی از او پذیرایی کند؛ پس اگر

دعوت‌کننده با علم به این مطلب، این کار را نکند، غرض خود را نقض کرده است؛ پس لطف از این جهت که مستلزم تحصیل غرض است، واجب است (همان). پیش از علامه حلی، قاضی عبدالجبار معتزلی (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲، ص ۳۵۳)، شریف مرتضی (شریف مرتضی، ۱۴۱۱، ص ۱۹۱)، ابوالصلاح حلبی (حلبی، ۱۴۰۴، ص ۱۴۴)، محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۱۴، ص ۱۸۷)، شیخ طوسی (شیخ طوسی، ۱۴۰۶، ص ۱۳۵-۱۳۶)، خواجه نصیرالدین طوسی (طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۰۴)، شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۹) و بسیاری از متکلمان امامیه و معتزله بر این دلیل در اثبات وجوب لطف مقرب بر خداوند تکیه کرده‌اند.

پس از علامه حلی تا عصر حاضر نیز این برهان همواره در آثار متکلمان امامیه و معتزله به عنوان رایج‌ترین دلیل بر وجوب لطف مقرب بر خداوند به کار رفته است (ر.ک: فاضل مقداد، ۱۴۰۵، ص ۲۶۵/ خواجه شيرازی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۳-۱۲۴/ فیاض لاهیجی، ۱۳۷۳، ص ۷۹/ سبحانی، ۱۴۱۲، ص ۵۱-۵۶). این برهان را می‌توان در قالب ذیل صورت‌بندی کرد:

۱. خداوند حکیم، آدمیان را به تکالیفی مکلف ساخته است تا با امتثال اختیاری آن تکالیف به مدارج کمال دست یابند.
۲. خداوند بر این حقیقت آگاه است که غالب آدمیان در صورتی به امتثال اختیاری تکالیف الهی روی می‌آورند که زمینه‌ها، مشوق‌ها و لوازم مورد نیاز برای نزدیک شدن به طاعت و دوری از عصیان [= لطف مقرب] در اختیار آنان قرار گیرد.
۳. در صورتی که خداوند حکیم تکالیف آدمیان را با این‌گونه زمینه‌ها، مشوق‌ها و لوازم مورد نیاز [= لطف مقرب] همراه نسازد، غرض خود [= امتثال اختیاری آدمیان به تکالیف الهی] را نقض کرده است.
۴. نقض غرض بر حکیم محال است.

نتیجه: پس واجب است خداوند حکیم در کنار تکالیف آدمیان، زمینه‌ها، مشوق‌ها و لوازم مورد نیاز [= لطف مقرب] را نیز در اختیار آنان قرار دهد. افزون بر ادله عقلی، ادله نقلی متعددی نیز بر وجوب لطف مقرب بر خداوند اقامه شده است (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۲، ص ۵۳-۵۴/ صالحی، ۱۳۹۲، ص ۷۸-۸۶).

مدار نفوذ قاعده لطف

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که قاعده لطف بر سه اصل اساسی استوار است؛

۱. تکالیف قطعی از ناحیه خداوند متوجه آدمیان باشد، اعم از آنکه این تکالیف به حوزه اعمال و رفتار فردی آنان اختصاص داشته باشد یا حوزه اعمال و رفتار اجتماعی آنان.
۲. با بودن مشوق‌ها و لوازم مورد نیاز [= لطف مقرب]، غالب مکلفان به امتثال آن تکالیف روی می‌آورند؛ بدین معنا که انگیزه کافی برای امتثال در آنان پدید می‌آید.
۳. جایگزینی برای مشوق‌ها و لوازم مورد نیاز، یعنی لطف مقرب نمی‌توان سراغ نمود؛ بدین معنا که ایجاد انگیزه کافی برای غالب مکلفان فقط در همان مشوق‌ها و لوازم منحصر می‌باشد و جایگزینی هر چیزی به جای آنها به نقض کلی یا جزئی غرض خداوند از تکلیف بندگان [= امتثال اختیاری به منظور نیل به مدارج کمال] می‌انجامد.

شناخت این اصول، راه را برای شناخت دقیق مدار نفوذ قاعده لطف هموار می‌کند؛ زیرا به صورت طبیعی آنجا که پای تکالیف الهی در میان نباشد یا آنکه تکالیف الهی از نوع الزامی [= وجوب و حرمت] نباشند، نمی‌توان از وجوب لطف بر خداوند سخن گفت یا دلیلی بر آن اقامه نمود؛ چنان‌که آنجا که مشوق‌ها و لوازم مورد نیاز به حد کافی برای امتثال تکالیف در اختیار مکلفان می‌باشد، نمی‌توان از وجوب لطف دیگری بر خداوند سخن گفت یا دلیلی بر آن اقامه نمود.

متکلمان امامیه آنجا که به قاعده لطف تمسک کرده‌اند، به رعایت اصول سه‌گانه بالا توجه جدی داشته‌اند. این توجه را می‌توان در بحث «امامت» که از موضوعات مهم و مورد اجماع امامیه است، به‌روشنی در آثار عموم متکلمان امامیه مشاهده کرد. امامت در نگاه امامیه عبارت است از: «ریاست عامه بر امور دنیا و دین مؤمنان توسط شخص معین به نیابت از پیامبر ﷺ (علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۳۹). علامه حلی پس از این تعریف، در استدلال عقلی بر امامت به قاعده لطف تمسک کرده و چنین گفته است: «و هی واجبه عقلاً فإن الامامه لطف» (همان). وی در جای دیگر نیز همین استدلال را آورده است (ر.ک: همان، ص ۳۱۲). *خواجه نصیرالدین طوسی* (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۲۱)، *سید مرتضی* (ر.ک: شریف مرتضی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۷)، *شیخ طوسی* (ر.ک: شیخ طوسی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۷۰)، *محقق لاهیجی* (ر.ک: فیاض لاهیجی، ۱۳۷۳،

ص ۱۰۷-۱۰۹) و سایر متکلمان امامیه، آنجا که در باب امامت سخن گفته‌اند، در استدلال عقلی بر ضرورت امامت در عصر پس از رسول اکرم ﷺ به قاعده لطف تمسک جسته‌اند. تقریب استدلال به قاعده لطف بر وجوب امامت در نگاه متکلمان امامیه بدین قرار است:

الف) تردیدی نیست که مؤمنان در عصر پس از پیامبر اسلام ﷺ نیز همچنان از ناحیه خداوند مکلف به تکالیف گوناگون فردی و اجتماعی می‌باشند. این امر برخاسته از اعتقاد به کمال و جاودانگی شریعت اسلام تا پایان عمر دنیا می‌باشد.

ب) بسیار روشن است مؤمنان که مکلف به تکالیف گوناگون فردی و اجتماعی می‌باشند، با داشتن رئیس و سرپرستی که مرجع و هادی آنان در امور دین و دنیا باشد، به صورت غالب به امثال تکالیف الهی راغب گردیده، از عصیان پرهیز می‌کنند و این‌گونه به صلاح و سعادت نزدیک‌تر و از فساد و انحراف دورتر می‌شوند.

ج) در صورتی که خداوند برای این عصر رئیس و سرپرستی که مرجع و هادی مؤمنان در امور دین و دنیای آنان باشد، نصب نکند، غرض خود [= امثال اختیاری مؤمنان به تکالیف فردی و اجتماعی] را نقض کرده است.

د) نقض غرض بر خدای حکیم محال است.

نتیجه: پس واجب است بر خداوند حکیم که مؤمنان را به تکالیف فردی و اجتماعی گوناگونی در عصر پس از پیامبر اسلام ﷺ مکلف و امام و هادی معینی برای آنان منصوب نماید تا بدین‌وسیله مؤمنان به طاعت خداوند نزدیک‌تر شوند و از عصیان فاصله گیرند.

شیوه استدلال به قاعده لطف به تقریبی که گذشت، در آثار متکلمان امامیه به روشنی قابل رؤیت است. سخن ذیل از محقق لاهیجی نمونه‌ای از این‌گونه آثار است:

امامیه بر آن‌اند که واجب است نصب امام بر خدای تعالی عقلاً و تقدیر دلیل بر مذهب امامیه آن است که گوئیم هیچ شک نیست که در زمانی که پیغمبری موجود نباشد و امکان وجود پیغمبری نیز نباشد به سبب ختم نبوت و امت مکلف باشند به تکالیفات شرعیه زیاده بر تکالیف عقلیه، به تخصیص [= به‌ویژه] تکالیفاتی که موجب اجتماع ناس و کثرت ازدحام مردم باشند، مانند اقامت جمعه و سد سرحداتی بلاد اسلام و

تجهیز جیوش و عساکر برای جهاد و دفع اعدای دین و امثال این، که همه اهل اسلام متفق‌اند بر وجوب آن، و لامحاله مظنه وقوع فتن و آشوب و منازعه و مخاصمه و محاسده است، هر آینه وجود امام به معنای مذکور، لطف است مر مکلفین را و آكد و ابلغ و انفع جمیع لطف‌ها... بلکه عقل جازم است به اینکه سده مفسد امور معاش نتواند شد، مگر به وجود سلطانی قاهر عادل» (فیاض لاهیجی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۷-۱۰۹).

دقت در تقریر فوق این نتیجه را در اختیار می‌گذارد که اصول سه‌گانه قاعده لطف به‌روشنی در آن لحاظ گردیده است؛ زیرا اولاً بحث مربوط به یک مقطع زمانی است [= عصر پس از پیامبر اکرم (ص)] که مؤمنان همانند عصر پیش از آن به تکالیف قطعی الهی مکلف هستند؛ ثانیاً وجود امام منصوب از ناحیه خداوند به عنوان هادی، رئیس و مرجع دین و دنیای مؤمنان مشوق و وسیله‌ای است که آنان را به طاعت نزدیک و از عصیان دور می‌کند؛ ثالثاً وجود چنین شخصی در رأس جامعه مؤمنان تنها وسیله منحصر به فردی است که در این عصر پرمخاطره می‌تواند غالب مکلفان را به طاعت نزدیک و از عصیان دور نماید و هیچ جایگزین مطمئنی نمی‌توان برای آن سراغ نمود.

مخدوش‌ساختن تمسک به قاعده لطف در موضوع امامت در صورتی ممکن می‌گردد که یکی از اصول سه‌گانه بالا مخدوش و از اعتبار ساقط شود؛ به همین سبب متکلمان عامه که در اصل امامت نظری مخالف دیدگاه امامیه دارند، در مواجهه با تمسک امامیه به قاعده لطف در اثبات اصل امامت، به خدشه در اصول سه‌گانه بالا پرداخته‌اند؛ برای مثال سیف‌الدین آمدی در بحث تمسک امامیه به قاعده لطف، با عبارت «لأنَّسَلَّمَ أَنَّ نَصْبَ الْإِمَامِ لَطْفٌ بِالْعَبِيدِ» (آمدی، ۱۴۲۳، ج ۵، ص ۱۳۰)، به خدشه در اصل دوم می‌پردازد؛ سپس با طرح این ادعای عجیب که با نصب قضات معصوم یا جیوش معصوم یا عصمت امت نیز مؤمنان به طاعت خداوند نزدیک‌تر می‌شوند، به خدشه در اصل سوم [= نبودن هیچ جایگزینی برای امام] پرداخته و در پایان با طرح این فرض ذهنی که زمان‌های بسیاری است که هیچ تکلیف شرعی متوجه مؤمنان نیست، به خدشه در اصل اول پرداخته است (همان، ص ۱۳۱). پیش از آمدی، فخر رازی نیز در مواجهه با تمسک امامیه به قاعده لطف در موضوع امامت، به همین سیاق عمل نموده است (ر.ک: فخر رازی، ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۶۰-۲۶۳).

آنچه گذشت این نتیجه آشکار را در اختیار می‌گذارد که مدار نفوذ قاعده لطف تا

جایی است که اصول سه‌گانه آن [= ۱. اصل وجود تکالیف الهی بر عهده مؤمنان، ۲. اصل وجود مشوق‌ها و لوازمی که غالب مکلفان را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌کنند، ۳. اصل نبودن جایگزین کاملی برای آن مشوق‌ها] قابل اثبات باشند. بر این اساس تمسک به این قاعده اختصاص به موضوع یا زمان خاصی نداشته، بلکه یک برهان عقلی است که با فرض وجود و اثبات اصول سه‌گانه آن قابل تسری به همه زمان‌ها و موضوعات می‌باشد.

قاعده لطف و موضوع ولایت فقیه

با روشن شدن قاعده لطف، دلیل وجوب لطف بر خداوند و مدار نفوذ قاعده لطف، اکنون زمینه لازم برای پرداختن به مسئله مورد نظر این مقال فراهم شده است. در موضوع ولایت فقیه در صورتی نوبت به تمسک به قاعده لطف می‌رسد که معتقد به «نصب الهی فقیهان جامع شرایط به ولایت در عصر غیبت امام عصر» باشیم؛ اما در صورتی که ولایت فقیهان را از گونه انتخابی یا وکالت قلمداد کنیم، در این صورت نوبت به تمسک به این قاعده نخواهد رسید.

پیش از این گفته شد که امام خمینی علیه السلام از جمله اندیشمندانی است که فقیهان جامع شرایط را از ناحیه خداوند منصوب به ولایت در عصر غیبت می‌دانند (امام خمینی، ۱۳۹۰، ص ۵۲-۵۳). امام خمینی علیه السلام و برخی از شاگردان ایشان (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۱-۱۸۳) کوشیده‌اند با تمسک به ادله عقلی و نقلی فراوانی به اثبات این دیدگاه که از آن به «ولایت انتصابی فقیه» یاد می‌شود، بپردازند. از جمله ادله عقلی مورد تمسک برای اثبات این دیدگاه، قاعده لطف است که تقریب‌های متنوعی از آن ارائه شده است (ر.ک: پیروزمند، ۱۳۷۸، ص ۱۳۶-۱۴۰ / کدیور، ۱۳۷۸، ص ۳۶۶-۳۶۷ / کلانتری، ۱۳۹۴، ص ۲۳۶-۱۳۹ / شمس، ۱۳۸۵، ص ۱۲۶-۱۲۷). آنچه در ذیل می‌آید، تقریبی از قاعده لطف است که بر اساس آثار امام خمینی علیه السلام در موضوع ولایت فقیه به سامان می‌رسد:

الف) بخش عمده‌ای از احکام اسلام، قوانین، دستوالعمل‌ها و احکام اجتماعی سیاسی است، از قبیل قوانین مالی و اقتصادی، قضایی، جزایی، حقوق، جهاد، دفاع و معاهدات بین دولت‌ها. این بخش از قوانین اسلام چنان فراگیر است که نشان می‌دهد اسلام در

پرتو این قوانین در صدد تأسیس نوع خاصی از حکومت است که در آن احکام و قوانین اجتماعی سیاسی اسلام مبنا و محور نظم و ساماندهی جامعه دینی خواهند بود.

ب) تردیدی نیست که هیچ بخش از احکام و قوانین اسلام منسوخ نگردیده، تا پایان عمر دنیا بر اعتبار خود باقی است. بر این اساس قوانین و احکام اجتماعی سیاسی اسلام تا پایان عمر دنیا معتبر و همواره مبنا و محور تشکیل نوع خاصی از حکومت است.

ج) افزون بر سایر شئون، تبیین، ابلاغ و تدبیر اجرای احکام اجتماعی سیاسی اسلام در عصر پیامبر اکرم ﷺ به امر خداوند بر عهده آن حضرت بوده است. پس از آن حضرت، امامان معصوم: به نصب الهی، عهده‌دار این مسئولیت شده‌اند.

د) در عصر غیبت امام معصوم، تکالیف و احکام اجتماعی سیاسی اسلام همچنان پابرجاست؛ در صورتی که خداوند برای این عصر طولانی اشخاصی را برای تبیین، ابلاغ و تدبیر اجرای این بخش از تکالیف معین نکرده باشد، این تکالیف و احکام تعطیل و جامعه مؤمنان گرفتار هرج و مرج و از هم گسیختگی می‌گردد. بی‌گمان چنین چیزی نقض غرض [امثال تکالیف و احکام اجتماعی و سیاسی اسلام] خواهد بود که عقلاً بر ساحت خداوند حکیم محال می‌باشد.

نتیجه: پس بر خداوند حکیم که مؤمنان را در عصر غیبت به تکالیف اجتماعی سیاسی فراوانی مکلف نموده است، واجب است اشخاص معینی را که از عهده شناخت، تبیین، ابلاغ، و تدبیر اجرای این تکالیف برمی‌آیند، برای این منظور منصوب نماید (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۱۷-۶۲۰). امام خمینی ﷺ پس از تشریح مطالب بالا در یک نتیجه‌گیری روشن، چنین می‌گویند:

پس همان چیزی که دلیل ضرورت امامت است، بعینه دلیل بر ضرورت حکومت پس از غیبت امام عصر است... آیا معقول است از حکمت خداوند بزرگ که امت اسلام را در این عصر به حال خود رها کند و تکلیف آنان را معین نکند، یا راضی شود به هرج و مرج و اختلال نظام و هیچ قانونی را وضع نکند که برطرف‌کننده عذر آنان باشد تا در نتیجه مردم بر خداوند حجتی نداشته باشند» (همان، ص ۶۱۹-۶۲۰).

استاد جوادی *آملی* با محور قرار دادن «ضرورت اجرای قانون الهی» تمسک به قاعده لطف را در موضوع ولایت فقیه این‌گونه به تقریر آورده است:

الف) سعادت انسان به قانون الهی بستگی دارد و از آنجاکه بشر به تنهایی قادر نیست قانون بی نقص و کاملی برای سعادت دنیا و آخرت خود تدوین نماید، خداوند توسط انسان کاملی به نام پیامبر قانون جامع الهی را به آدمیان عرضه کرده است.

ب) هیچ قانونی حتی قانون جامع الهی بدون اجرای تأثیری بر سعادت آدمیان نخواهد داشت؛ از این رو خداوند پیامبران و سپس امامان معصوم را برای اجرای بدون خطای قانون الهی به ولایت بر جامعه اسلامی و اجرای دین، منصوب کرده است.

ج) حکمت و لطف خداوند بر بندگان اقتضا می کند که در عصر غیبت امام عصر علیه السلام نیز مؤمنان از فیض وجود رهبران دین شناس و توانا در اجرای دین و شریعت خاتم از ولایت انسان های شایسته محروم نباشند.

نتیجه: خداوند حکیم، فقیهان جامع شرایط را که نزدیک ترین انسانهای عصر خویش به امامان معصوم از حیث سه شرط «علم» و «عدالت» و «تدبیر و لوازم آن» می باشند، به عنوان نیابت از امام عصر علیه السلام، به ولایت جامعه اسلامی در عصر غیبت منصوب ساخته است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۳).

توجه به این نکته لازم است که اصول سه گانه قاعده لطف در تمسک به این قاعده در موضوع ولایت فقیه نیز به روشنی دیده می شود؛ زیرا اولاً سخن از مقطع زمانی معینی است که مؤمنان مکلف به تکالیف الهی گسترده ای هستند که بخشی از آنها مرتبط با حیات اجتماعی و سیاسی آنان می باشد؛ ثانیاً مشوق و وسیله بسیار ضروری برای پرداختن غالب مؤمنان به این تکالیف در این عصر وجود سرپرست و ولی دین شناس و عادل است که افزون بر شناخت و تبیین دقیق، از قدرت تدبیر کافی برای اجرای صحیح این تکالیف برخوردار باشد؛ ثالثاً: نمی توان جایگزینی کامل و مطمئن برای این مشوق و وسیله بسیار ضروری سراغ نمود. بر این اساس می توان نتیجه گرفت که ولایت فقیه نیز از جمله موضوعاتی است که در مدار قاعده لطف قرار می گیرد و با تمسک به این قاعده می توان به اثبات آن پرداخت.

نقد تمسک به قاعده لطف در موضوع ولایت فقیه

برخی از نویسندگان، تمسک به قاعده لطف را به منظور اثبات وجوب نصب فقیهان

جامع شرایط به ولایت سیاسی جامعه اسلامی در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام از ناحیه خداوند، از جهاتی ناتمام و مخدوش دانسته‌اند (ر.ک: کدیور، ۱۳۷۸، ص ۳۶۶ - ۳۶۸). آنچه در ذیل می‌آید بررسی این دیدگاه و نقد آن می‌باشد. خواننده دقیق و نکته‌سنج این سطور با ملاحظه آنچه می‌آید، می‌تواند به قضاوت منصفانه‌ای در این باب دست یابد. از آنجا که نویسنده مذکور از سه جهت به خدشه در تمسک به قاعده لطف در موضوع ولایت فقیه پرداخته، نگارنده به ترتیب به ذکر آن جهات و بررسی هر کدام در ذیل آن خواهد پرداخت.

نقد اول

نخستین نقدی که نویسنده مذکور به طرح آن پرداخته بدین قرار است: «قاعده لطف حداقل بر اساس تقریر متکلمین - به‌ویژه اگر به تحسین و تقبیح عقلایی استناد شود - ناتمام است» (همان، ص ۳۶۷). نویسنده در تبیین بیشتر سخن خود توضیحی نداده و با ابهام از آن گذشته است.

بررسی و پاسخ به نقد اول

از ظاهر سخن ناقد مذکور به دست می‌آید که وی قاعده لطف را به عنوان یک برهان کلامی از اساس ناتمام می‌داند، صرف نظر از آنکه این قاعده مبنای استدلال در موضوع نبوت، امامت یا ولایت فقیه قرار گیرد. بر این اساس نقد مذکور یک نقد مبنایی به شمار می‌آید که ریشه در اختلاف نظر بلندادمان اشاعره از یک سو و امامیه و معتزله از سوی دیگر در موضوع حُسن و قبح ذاتی افعال دارد. تردیدی نیست که چنین اختلاف نظری از آغاز شکل‌گیری کلام اسلامی در میان این دو طیف از متکلمان مسلمان وجود داشته و در آن، متکلمان اشاعره به کلی منکر حسن و قبح ذاتی افعال و متکلمان امامیه و معتزله معتقد به حسن و قبح ذاتی افعال شده‌اند. اختلاف در این موضوع مبنای اختلاف در ده‌ها موضوع کلامی دیگر بین دو طیف مذکور شده است که از جمله آنها موضوع حُسن لطف و وجوب آن بر خداوند است. بی‌گمان اشاعره که از اساس منکر حسن و قبح ذاتی افعال است، در موضوع حسن لطف و وجوب آن بر خداوند نیز موضعی جز انکار نمی‌تواند داشته باشد؛ اما امامیه و

معتزله که معتقد به حسن و قبح ذاتی افعال اند در موضوع حسن لطف و وجوب آن بر خداوند نیز موضع اثباتی خواهند داشت. همین موضع انکار و اثبات، در موضوعات مختلف کلامی قابل رؤیت است که درحقیقت فرع بر همان اختلاف نظر مبنایی در موضوع حُسن و قبح ذاتی افعال است.

متکلمان امامیه که از آغاز در موضوع حُسن و قبح ذاتی افعال موضع اثباتی داشته و با ادله متقن به اثبات آن پرداخته و در رد دیدگاه اشاعره استدلال‌های محکمی ارائه نموده‌اند (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۰۴-۲۰۵ / علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۳۲۴-۳۲۹)، قاعده لطف را از این جهت [اتکاء بر حسن و قبح ذاتی افعال] قاعده‌ای تمام دانسته و آن را مبنای استدلال در موضوعات متعددی و از جمله امامت قرار داده‌اند. از آنجا که در موضوع ولایت فقیه از موضع کلام امامیه به اثبات ضرورت نصب فقیهان جامع شرایط به ولایت به نیابت از امام عصر علیه السلام می‌پردازیم، در اینجا نیز تمسک به قاعده لطف، بر مبنای کلام امامیه تمسکی تمام و غیر قابل خدشه می‌باشد.

آنچه ناقد محترم به عنوان نقد نخست به طرح مبهم آن پرداخته است، هیچ ارتباطی به موضوع ولایت فقیه و اثبات آن بر مبنای کلام امامیه نداشته، صرفاً اشاره به یک اختلاف نظر مبنایی است که در میان متکلمان مسلمان وجود دارد. بسیار بدیهی است که یادآوری این اختلاف نظر مبنایی نمی‌تواند خدشه‌ای بر تمسک به قاعده لطف در موضوع ولایت فقیه بر مبنای کلام امامیه به شمار آید.

نقد دوم

دومین نقدی که نویسنده مذکور به طرح آن پرداخته بدین قرار است: «ولایت فقیه بر مردم، به‌ویژه جهت تطبیق لطف مقرّب بر آن از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر محسوب می‌شود. اگرچه بعضی از فقیهان امر به معروف و نهی از منکر را از مصادیق لطف شمرده و به وجوب عقلی آن قائل شده‌اند، اما کثیری از فقیهان... بر نفی وجوب عقلی و مستند آن، دلیل اقامه کرده‌اند. قاعده لطف بر فرض تمامیت کبرای آن تنها بر مصادیق مقطوع از جمله بعثت انبیا و امامت ائمه: قابل تطبیق است. امر به معروف و نهی از منکر- و به تبع آن ولایت فقیه- از مصادیق مشکوک و اختلافی قاعده لطف است» (کدیور، ۱۳۷۸، ص ۳۶۷-۳۶۸).

بررسی و پاسخ به نقد دوم

به نظر می‌رسد نویسنده محترم در نقد دوم خود، به عمد و یا سهواً ابتدا به خلط دو دلیل متمایز در موضوع ولایت فقیه پرداخته و آنگاه به نتیجه‌گیری مورد نظر خود دست یافته است. توضیح مطلب اینکه در اثبات ولایت انتصابی فقیه در عصر غیبت، به ادله گوناگونی استناد شده است که تمسک به قاعده لطف - به بیانی که گذشت - یکی از آن ادله و تمسک به ادله نقلی و عقلی امر به معروف و نهی از منکر یکی دیگر از آن ادله می‌باشد؛ البته با این پیش‌فرض که اقامه حکومت در عصر غیبت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر به شمار آید.

در صورتی که در مبحث امر به معروف و نهی از منکر اثبات شود که ولایت فقیه و اقامه حکومت اسلامی از مصادیق قطعی امر به معروف و نهی از منکر به شمار نمی‌آید، در این صورت ادله عقلی و نقلی وجوب امر به معروف و نهی از منکر از عهده اثبات ولایت فقیه ناتوان خواهند بود و عملاً یکی از ادله مورد تمسک برخی از فقیهان برای نمونه ر.ک: آذری قمی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۸-۱۲۰) در موضوع ولایت فقیه مخدوش می‌گردد؛ اما چنین خدشه‌ای بر فرض تمام بودن، هیچ لطمه‌ای به ادله دیگر و از جمله تمسک به قاعده لطف برای اثبات ولایت فقیه - به بیانی که گذشت - وارد نمی‌سازد.

متکلمان امامیه در تمسک به قاعده لطف برای اثبات اصل نبوت، اصل امامت و همچنین ولایت فقیه، هیچ‌گاه بر این پیش‌فرض تکیه نکرده‌اند که نبوت، امامت یا ولایت فقیه از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است تا خدشه در مصداق بودن هر کدام از آنها به تزلزل در تمسک به قاعده لطف برای اثبات آنها بینجامد. پیش از این، شیوه استدلال به قاعده لطف برای اثبات امامت و همچنین ولایت فقیه بر اساس کلام امامیه از نگاه خواننده گرامی گذشت و این نکته به درستی روشن گردید که در تمسک به قاعده لطف برای اثبات امامت یا ولایت فقیه در عصر غیبت هیچ ارتباط و اتکایی بر قرار دادن این امور در شمار مصادیق فریضه امر به معروف و نهی از منکر وجود ندارد.

نقد سوم

سومین نقدی که نویسنده مذکور به طرح آن پرداخته بدین‌قرار است: «... ولایت فقیه بر

مردم زمانی بر اساس این برهان عقلی اثبات می‌شود که انتظام دنیای مردم بر مبنای دین، جز با ولایت انتصابی فقیه بر مردم سامان نیابد؛ به عبارت دیگر تمامیت مقدمه اول و تطبیق قاعده لطف بر مسئله، تنها در صورتی است که ولایت انتصابی فقیه راه منحصر به فرد اقامه دین در جامعه و برپایی حکومت دینی باشد، اما اگر برای انتظام دینی دنیای مردم و اقامه دین در جامعه راه‌های بدیل به دست آوردیم، این برهان مخدوش می‌شود» (کدیور، ۱۳۷۸، ص ۳۶۸).

بررسی و پاسخ به نقد سوم

ناقد محترم در نقد سوم خود در صدد است وجود اصل سوم قاعده لطف را در موضوع محل بحث مخدوش کرده، بدین وسیله تمسک به این قاعده را در موضوع ولایت فقیه ناممکن نشان دهد. پیش از این گذشت که تمسک به قاعده لطف در جایی مقرون به صحت است که همه اصول سه‌گانه قاعده لطف در آنجا موجود باشند [= ۱]. وجود تکلیف الهی، ۲. مشوق و وسیله‌ای که غالب مکلفان را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می‌کند، ۳. نبودن هیچ جایگزین کامل و مطمئنی برای آن مشوق و وسیله. ناقد محترم بر این باور است که در موضوع محل بحث می‌توان جایگزین‌هایی برای «ولایت انتصابی فقیهان جامع شرایط برای اداره جامعه اسلامی در عصر غیبت» سراغ نمود که با وجود آنها این گزینه از انحصار خارج و عملاً اصل سوم قاعده لطف مخدوش و در نتیجه تمسک به این قاعده برای اثبات آن ناتمام خواهد بود. جایگزین‌های مورد ادعای ناقد مذکور عبارت‌اند از: ۱. وکالت فقیه، ۲. ولایت انتخابی فقیه، ۳. انتخاب مؤمن کاردان از سوی مردم با نظارت فقیه جامع شرایط بر عمل‌کرد او [= نظارت فقیه] (همان). بررسی صحت و یا سقم ادعای فوق در گرو آگاهی از محتوای هر کدام از جایگزین‌های مورد ادعا و بررسی امکان جایگزینی آنها از ولایت انتصابی فقیهان جامع شرایط در عصر غیبت می‌باشد؛

الف) وکالت فقیه

مراد از وکالت فقیه این است که حق حاکمیت در عصر غیبت متعلق به آحاد شهروندان جامعه اسلامی است و از آنجا که تک تک مردم نمی‌توانند به صورت انفرادی به اعمال

این حاکمیت بپردازند، با رأی اکثریت آنان فقیهی به وکالت از طرف مردم مسئولیت اداره جامعه را بر عهده می‌گیرد و به اعمال حاکمیت می‌پردازد. فقیهی که به وکالت از سوی مردم مسئولیت اداره جامعه را در دست می‌گیرد، فقط در همان قلمروی که مردم می‌خواهند مجاز به اعمال حاکمیت است و وکالت او نیز موقتی است؛ یعنی هرگاه مردم بخواهند می‌توانند او را از وکالت برکنار نمایند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۱).

چنین دیدگاهی در باب حاکمیت در عصر غیبت از جهات گوناگونی مخدوش است؛ زیرا اولاً انتقال حق حاکمیت الهی امام معصوم علیه السلام در زمان غیبت وی، به عموم مردم محتاج دلیل بین و برهان قاطعی است که هیچ‌گاه نه توسط ناقد محترم و نه توسط شخص دیگری ارائه نگردیده است؛ ثانیاً اگر در موضوع حاکمیت سیاسی، چنین تفاوت فاحشی بین عصر حضور و عصر غیبت امام علیه السلام وجود می‌داشت، پس چرا هزاران فقیه، متکلم و اندیشمند گرانقدری که در طول دوره غیبت امام علیه السلام به ژرف اندیشی در مباحث گوناگون دینی و از جمله حاکمیت در عصر غیبت پرداخته‌اند، هیچ سخنی درباره آن نگفته‌اند و هیچ اثری از چنین نظریه‌ای در آثار گرانسنگ آنان یافت نمی‌شود؟ (ر.ک: کلانتری، ۱۳۹۴، ص ۲۴۶-۳۰۲)؛ ثالثاً اعطای وکالت فقط در اموری امکان‌پذیر است که به‌طور کامل در اختیار موکل باشد؛ به همین سبب هیچ کس نمی‌تواند امور مشترک بین خود و دیگران را بدون اجازه آنان به صورت وکالت تام و مستقل به شخص سومی تفویض نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۹). در موضوع حاکمیت سیاسی اموری که حاکم در آنها به اعمال حاکمیت می‌پردازد، صرفاً در اموری که در اختیار مردم [= موکلان] است خلاصه نمی‌شود، بلکه بسیار فراتر از آن است؛ برای مثال اجرای حدود الهی در جامعه اسلامی که از حقوق الله است، تقدیم و تنفیذ حکم شرعی اهم بر حکم شرعی مهم در موارد تراحم، تحریم حکومتی شیء مباح مانند تنباکو و نظایر آن، حکم به رؤیت هلال و ثبوت اول ماه برای روزه یا عید فطر یا ایام حج یا شروع جنگ یا آتش بس، دیه مقتول ناشناس، دریافت میراث مرده بی‌وارث و همه احکام فراوان فقهی که موضوع آنها عنوان «سلطان»، «حاکم»، «والی» و «امام» می‌باشد (همان، ص ۲۱۹)، اخذ و تصرف در اموال متعلق به امام علیه السلام، تصرف در انفال، وضع و اخذ جزیه و انواع مالیات‌ها، منع احتکار، تعطیل یا تخریب مراکز ضرار و ده‌ها

نمونه دیگر که هیچ کدام از آنها در اختیار مردم نیست تا توسط آنان به وکالت سپرده شوند، بلکه از شئون حاکم منصوب الهی اند. با توجه به اینکه مردم در این گونه امور صاحب اختیار نیستند تا آن را به فقیه واگذار نمایند، نتیجه این خواهد بود که در پرتو نظریه وکالت فقیه بخش عمده‌ای از امور حاکمیتی به فراموشی سپرده شود و عملاً حکم به تعطیلی بسیاری از احکام اجتماعی و سیاسی اسلام گردد. چنین نظریه‌ای با چنین پیامد سویی چگونه می‌تواند بدیل و جایگزین مطمئنی برای «ولایت انتصابی فقیهان جامع شرایط» به شمار آید؟ یادآوری این نکته ضروری است که بر اساس نظریه ولایت انتصابی فقیه همه امور مذکور در قلمرو اختیارات فقیه منصوب از ناحیه خداوند قرار می‌گیرند.

ب) ولایت انتخابی فقیه

ولایت انتخابی فقیه در یکی از دو فرض ذیل قابل تصویر است:

۱. با آغاز غیبت امام معصوم علیه السلام شأن ولایت اجتماعی سیاسی وی که در زمان حضور متعلق به آن حضرت است، به عموم شهروندان جامعه اسلامی واگذار شده است و از آنجا که عموم مردم از اعمال چنین ولایتی ناتوان اند، می‌بایست با انتخاب فقیه جامع شرایط آن را به وی تفویض نمایند. بر این اساس فقیه منتخب مردم، ولایت را ثبوتاً و اثباتاً از مردم دریافت کرده و بدین وسیله به مشروعیت رسیده است. این فرض مبتلا به همه اشکالاتی است که نظریه وکالت فقیه با آنها مواجه بود؛ زیرا نه دلیل و برهانی بر ثبوت چنین ولایت تشریحی عامی برای عموم مردم اقامه گردیده، نه هیچ یک از فقیهان و متکلمان و اندیشمندان دینی در طول دوره غیبت امام علیه السلام به طرح آن پرداخته است و نه منطقی است گفته شود ولایتی که اصل ثبوت آن برای عموم مردم به شدت محل تردید است توسط مردم به فقیه تفویض می‌شود و این گونه ولایت مشروع برای فقیه جامع شرایط به سامان می‌رسد.

۲. با آغاز غیبت امام معصوم علیه السلام، شأن ولایت اجتماعی سیاسی وی به نصب عام به فقیهان جامع شرایط تفویض شده است و بدین وسیله فقیهان جامع شرایط، در مقام ثبوت واجد حق ولایت شرعی برای اداره جامعه اسلامی شده‌اند؛ اما چنین ولایتی آن‌گاه به مقام

اثبات و اجرا راه می‌یابد که شهروندان جامعه اسلامی با اختیار و اراده خود زمینه لازم را برای به عینیت رساندن تشریح الهی مهیا سازند و فقیه جامع شرایط را با انتخاب خود برای اعمال ولایت، بسط ید دهند (ر.ک: همان، ص ۴۰۲ / کلانتری، ۱۳۹۴، ص ۱۰۸). این فرض چیزی جز «ولایت انتصابی فقیه» نیست؛ زیرا معتقدان به «نصب الهی فقیهان جامع شرایط به ولایت در عصر غیبت» بر این باورند که فقیهان جامع شرایط با نصب عام امامان معصوم: در مقام ثبوت واجد حق ولایت شرعی شده‌اند؛ اما مقام اثبات و اعمال ولایت بستگی به اقبال و اقدام شهروندان جامعه اسلامی دارد.

در صورتی که مراد ناقد محترم از ولایت انتخابی فقیه، فرض نخست باشد، هیچ دلیل متقنی برای اثبات آن نمی‌توان سراغ نمود و در صورتی که مراد وی فرض دوم باشد، چنین فرضی بدیل و جانشین نظریه ولایت انتصابی فقیه به شمار نمی‌آید، بلکه عین آن است. در این صورت ناقد محترم ناخودآگاه به نظریه ولایت انتصابی فقیه تن داده است.

ج) نظارت فقیه

انتخاب مؤمن کاردان به حاکمیت از سوی مردم با نظارت فقیه جامع شرایط، یکی دیگر از گزینه‌هایی است که ناقد محترم به عنوان جایگزین نظریه ولایت انتصابی فقیه مطرح کرده‌اند. این نگاه که از آن به «نظریه نظارت فقیه» تعبیر شده است، از زاویه تحلیل مفهوم نظارت قابل بررسی است. نظارت ناظر به دو صورت انجام می‌گیرد:

۱. نظارت استطلاعی؛ یعنی اطلاع ناظر از کارهای مجری، بدون آنکه اذن و اجازه ناظر تأثیری بر صحت و نفوذ کارهای وی داشته باشد. لازمه چنین نظارتی این است که مجری کارهای خود را به ناظر اطلاع می‌دهد؛ ولی نظر و اجازه‌ای از ناظر نمی‌گیرد، بلکه نظر و اجازه وی نیز برای مجری تکلیفی نمی‌آورد (نظارت غیر مؤثر).

۲. نظارت استصوابی؛ یعنی اعمال نظر و تصویب برنامه مجری از سوی ناظر پیش از اجرا، به گونه‌ای که مجری مجاز به اقدام و انجام هیچ برنامه‌ای نیست، مگر اینکه ناظر برنامه او را تصویب کند و به او اجازه انجام دهد (نظارت مؤثر) (امام خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۸۴).

در صورتی که مراد از نظارت در نظریه محل بحث، نظارت از نوع اول (نظارت استطلاعی) باشد، تردیدی نیست که چنین نظارتی به حاکمیت دین خدا و اعمال احکام سیاسی و اجتماعی اسلام نمی‌انجامد و بسیار روشن است که چنین نظارتی نمی‌تواند بدیل و جایگزین ولایت انتصابی فقیه به شمار آید؛ اما اگر مراد از نظارت، نظارت از نوع دوم (نظارت استصوابی) باشد، در این صورت عملاً حاکمیت در دست فقیه جامع شرایط خواهد بود؟ زیرا اعمال این نوع نظارت با اعمال ولایت تفاوت نخواهد داشت. تردیدی نیست که اعمال چنین نظارتی در گرو داشتن حق ولایت شرعی از ناحیه خداوند است که نظریه ولایت انتصابی فقیه عهده‌دار آن می‌باشد (کلانتری، ۱۳۹۴، ص ۱۰۳).

نتیجه آنکه نظارت فقیه اگر از نوع نظارت غیر مؤثر و به تعبیری تشریفاتی باشد، چنین نظارتی به یقین به عملیاتی شدن احکام اجتماعی و سیاسی اسلام در متن جامعه نمی‌انجامد و به همین سبب چنین نظارتی را نمی‌توان جایگزین مطمئنی برای ولایت قلمداد کرد؛ اما اگر نظارت فقیه از نوع نظارت مؤثر و نافذ باشد، چنین نظارتی چیزی جز ولایت نخواهد بود که نظریه ولایت انتصابی فقیه حاوی کامل آن می‌باشد و به همین سبب جایی برای طرح جایگزینی باقی نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

با روشن شدن تعریف، دلیل و مدار نفوذ قاعده لطف این نتیجه به دست آمد که مدار نفوذ قاعده لطف تا جایی است که اصول سه‌گانه ذیل موجود باشند:

۱. وجود تکالیف الهی بر عهده بندگان؛ ۲. وجود مشوق‌ها و لوازمی که غالب مکلفان را به طاعت خداوند نزدیک و از معصیت او دور می‌کنند؛ ۳. نبودن جایگزین و بدیل کاملی برای آن مشوق‌ها و لوازم. محصول این نتیجه آن است که تمسک به قاعده لطف اختصاص به موضوع و یا زمان خاصی نداشته، بلکه این قاعده یک برهان عقلی فراگیر است که با فرض اثبات وجود اصول سه‌گانه آن قابل تسری به همه زمانها و موضوعات خواهد بود.

بر پایه این نتیجه، بسیاری از اندیشمندان معاصر و از جمله امام خمینی علیه السلام و برخی از

شاگردان ایشان در اثبات «ولایت انتصابی فقیه» به قاعده لطف تمسک کرده‌اند. تجزیه و تحلیل نقدهایی که بر این تمسک وارد شده است نشان می‌دهد که این نقدها قادر نیستند هیچ کدام از اصول سه‌گانه قاعده لطف را در موضوع ولایت فقیه متزلزل سازند؛ از این رو می‌توان در پاسخ به مسئله اصلی این مقال بر این دیدگاه تأکید کرد که موضوع مهمی همچون ولایت انتصابی فقیه جامع شرایط برای اداره جامعه اسلامی در عصر غیبت در مدار نفوذ قاعده لطف قرار دارد و تمسک به این قاعده برای اثبات این موضوع تمسکی روشمند، تمام و فارغ از هرگونه خدشه‌ای خواهد بود.

منابع و مآخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن نوبخت، ابواسحاق ابراهیم؛ **الیاقوت فی علم الکلام**؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۳ق.
۲. امام خمینی؛ **ولایت فقیه**؛ چ بیست و چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۰.
۳. _____؛ **کتاب البیع**؛ نجف: مطبعه الآداب، ۱۳۹۱ق.
۴. _____؛ **کتاب البیع**؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۴۲۱ق.
۵. _____؛ **تحریر الوسيله**؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، [بی تا].
۶. آذری قمی، احمد؛ **ولایت فقیه از دیدگاه قرآن کریم**؛ چ پنجم، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، ۱۳۷۲.
۷. آمدی، سیف‌الدین؛ **ابکار الأفكار فی اصول‌الدین**؛ تحقیق احمد محمد مهدی؛ قاهره: دارالکتب، ۱۴۲۳ق.
۸. پیروزمند، علیرضا؛ **نظام معقول**؛ تهران: سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۸.
۹. جوادی آملی، عبدالله؛ **پیرامون وحی و رهبری**؛ قم: فاطمه الزهرا (س) ...، ۱۳۶۸.
۱۰. _____؛ **ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت**؛ چ یازدهم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹.
۱۱. حلبی، ابوالصلاح؛ **تقریب المعارف**؛ قم: نشر الهادی، ۱۴۰۴ق.
۱۲. حلی، حسن بن یوسف؛ **الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب**؛ تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۳. _____؛ **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**؛ تحقیق و تصحیح حسن حسن‌زاده آملی؛ چ چهارم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۴. خرازی، سیدمحسن؛ **رساله قاعده لطف (المقالات و الرسائل)**؛ قم: کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۵. خواجهگی شیرازی، محمد بن احمد؛ **النظامیه فی مذهب الامامیه**؛ تصحیح و تعلیق علی اوجبی؛ تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۵.
۱۶. ربانی گلپایگان، علی؛ **القواعد الکلامیه**؛ قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۱۸ق.
۱۷. سبحانی، جعفر؛ **الالهیات علی هدی کتاب و السنة و العقل (۴ جلدی)**؛ چ سوم، قم: مرکز العالمی للدراسات الإسلامیه، ۱۴۱۲ق.

۱۸. شریف مرتضی، علی بن الحسین؛ الشافی فی الامامه؛ تحقیق سیدعبدالزهره حسینی؛ چ دوم، تهران: مؤسسه الصادق علیه السلام، ۱۴۱۰ق.
۱۹. _____؛ الذخیره فی علم الکلام؛ تحقیق سیداحمد حسینی؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۲۰. شمس، علی؛ ولایت فقیه اندیشه‌ای کلامی؛ قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۵.
۲۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن؛ تلخیص الشافی؛ تحقیق حسین بحر العلوم؛ قم: انتشارات محبین، ۱۳۸۳.
۲۲. _____؛ الاقتصاد فی ما یتعلق بالاعتقاد؛ چ دوم، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۶ق.
۲۳. صالحی، ابراهیم؛ مقاله «قاعده لطف در قرآن و روایات (نقد و بررسی ادله موافقان و مخالفان)»؛ فصلنامه علمی پژوهشی آیین حکمت، سال پنجم، ش ۱۶، ۱۳۹۲.
۲۴. طبرسی نوری، سیداسماعیل؛ کفایة الموحّدين؛ تهران: انتشارات علمیه اسلامی، [بی تا].
۲۵. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ تجرید الاعتقاد؛ تحقیق حسینی جلالی؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۲۶. فاضل مقداد، جمال‌الدین بن عبدالله؛ ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين؛ تحقیق سیدمهدی رجایی؛ قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.
۲۷. فخر رازی، محمد بن عمر؛ الأربعین فی اصول‌الدین؛ قاهره: مکتبه کلیات الأزهریه، ۱۹۸۶م.
۲۸. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق؛ سرمایه ایمان در اصول اعتقادات؛ تصحیح صادق لاریجانی؛ چ سوم، تهران: انتشارات الزهراء، ۱۳۷۳.
۲۹. قاضی عبدالجبار - قوام‌الدین مانکدیم؛ شرح الاصول الخمسه؛ تعلیق احمد بن حسین ابی‌هاشم؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۳۰. کدیور، محسن؛ حکومت ولایی؛ چ سوم، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
۳۱. کلاتری، ابراهیم؛ ولایت فقیه پرسش‌ها و پاسخ‌ها؛ قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۴.
۳۲. محقق حلی، ابوالقاسم جعفر بن حسن؛ المسلك فی اصول‌الدین و الرساله المانعیه؛ تحقیق رضا استادی؛ مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۴ق.
۳۳. مظفر، محمدرضا؛ عقاید الامامیه؛ تحقیق دکتر حامد حنفی؛ چ دوازدهم، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۷.
۳۴. معرفت، محمدهادی؛ ولایت فقیه؛ قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید؛ ۱۳۷۷.
۳۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ النکت الاعتقادیه؛ قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.